

مدت‌ها بود که مسئله فلسطین را صرفاً از منظر تئورهای خبری یا اظهارنظرهای پراکنده سیاسیون می‌دیدیم؛ نه به سبب بی‌علاقگی، بلکه شاید به دلیل ازم نهاده‌شده که نتیجه مستقیم بمباران اطلاعاتی و غلبه روایت‌های مهندسی‌شده بود. بارها با خود گفته‌ام چرا در تمام این سال‌ها، کنجکاوی و مسئولیت‌پذیری لازم را برای فهم عمیق‌تر این موضوع از خودم نشان ندادم. چرا به جای کنش شخصی و مبتدی بر منابع اصلی، قضاوت خود را مبتنی بر برداشت‌های جناحی، تحلیل‌های جهت‌دار، یا بازنشرهای سست رسانه‌ای شکل دادم؟ این پرسش ساده، اما ریشه‌دار، آغازی شد برای تلاشی صادقانه در جهت مواجهه‌ای بی‌واسطه با واقعیتی که سال‌ها از آن فاصله گرفته بودم؛ واقعیتی که در هیاهوی تحلیل‌های صرفاً استراتژیک، و در سایه رقابت‌های ایدئولوژیک، به حاشیه رانده شده بود. این مواجهه البته ساده نبود؛ چرا که لایه‌های انکار، تحریف و القائات رسانه‌ای چنان بر ذهن انباشته شده بود که گشودن راهی برای نگاه مجدد، نیازمند نوعی پالایش فکری و زدن سوگیری‌های نهاده‌شده بود. مسئله فلسطین، برخلاف آنچه در سطح عمومی ارائه می‌شود، نه مسئله‌ای مذهبی صرف است و نه صرفاً یک نزاع منطقه‌ای محدود؛ بلکه گرد گاهی از تاریخ، قدرت، استعمار، ایدئولوژی و مقاومت است. اما چرا ذهنیت عمومی از درک این پیچیدگی عاجز مانده؟ چرا بسیاری از ما، حتی در سطوح دانشگاهی و روشنفکری، به تحلیل‌هایی سطحی و از پیش‌ساخته پسندیده‌ایم؟ پاسخ، اگرچه ساده به نظر می‌رسد، اما ریشه در سازکارهای عمیق روان‌شناختی و رسانه‌ای دارد؛ از جمله عادت‌پذیری به خشونت، همدلی انتخابی، و مکانیزم‌های ابتکار جمعی. ما در مرض نوعی بی‌حسی اخلاقی قرار گرفته‌ایم، که طی آن، اخبار کشتار غیرنظامیان یا تخریب خانه‌ها، نه به عنوان فاجعه، بلکه به مثابه رویدادی روزمره و دور از ما تلقی می‌شود. بی‌تفاوتی ما محصول فرآیندی تصادفی نیست، بلکه نتیجه سیاست‌گذاری‌های شناختی دقیق، و روایت‌سازی مداومی است که از دهه‌ها پیش در رسانه‌های جعلی غربی آغاز شده. ساختارهای سلطه، از طریق رسانه‌ها، نظام آموزشی غربی و حتی فرهنگ عمومی، تلاش کرده‌اند مسئله فلسطین را در قالبی ارائه دهند که یا آن را به یک منازعه پایان‌ناپذیر قومی-دینی تقلیل می‌دهد، یا با ارائه تصویرهایی دوگانه از خشونت و پاسخ، نقش مهاجم و مدافع را عمداً مهم می‌سازد. این تکنیک‌ها – که در نظریه‌های مطالعات انتقادی رسانه‌های غرب از آن‌ها با عنوان «بی‌طرفی کاذب» و «تقارن‌سازی نابرابر» یاد می‌شود – باعث شده‌اند که فجایع واقعی در لفافه‌ای از تردید و نصبی‌گرایی اخلاقی پیچیده شوند. گذشته از آن، این دلایل باعث شد ما سال‌ها نسبت به این مسئله واکنشی جدی نداشته باشیم، نسل ما، کمتر با مفاهیمی چون طرح بالفور، نقشه تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل، نکبت ۱۹۴۸ یا جنبش بازگشت آشنا شده است. آنچه در اختیار ما قرار گرفت، مجموعه‌ای پراکنده از قطعات بریده‌شده تاریخ بود، که رسانه‌های دروغین غرب محور که اغلب در چارچوب‌های ایدئولوژیک ارائه شد، بی‌آن‌که به بُعد انسانی، حقوقی، و تمدنی آن پرداخته شود نشان دهند. این شکاف دانشی، بستر مناسبی برای تأثیرگذاری روایت‌های برساخته غربی فراهم کرد؛ روایت‌هایی که با زبان صلح، اما در خدمت اشغال‌گری‌اند، و با ادعای دفاع از دموکراسی، ساختارهای آپارتاید را توجیه می‌کنند. به تدریج که مطالعاتم را گسترش دادم، با مفاهیم و واقعیت‌هایی مواجه شدم که عمق فاجعه را با وضوحی تلخ آشکار می‌ساختند. واژه‌هایی چون خانه‌های تخریب‌شده با بولدوزرها محاصره نوار غزه با پهنادهای شناسایی دائمی، زندان‌های اداری بدون محاکمه، تیراندازی به کودکان در ایست‌های بازرسی، و حمله به کاروان‌های پزشکی، دیگر صرفاً کلیدواژه‌های خبری نبودند، بلکه هر یک دریچه‌ای شدند به جهانی تاریک از نقض مستمر خیانت انسانی. فهمیدم که چگونه ساختار اشغال‌گری، نه تنها نظامی و امنیتی است، بلکه دارای بُعدی روان‌شناختی و فرهنگی نیز هست؛ رژیمی که با ترکیب تکنولوژی پیشرفته، پشتیبانی دیپلماتیک، و جنگ روانی دائمی، کوشیده است نسل‌هایی را از حق بازگشت، هویت تاریخی، و حتی حق روایت محروم سازد. در این مسیر، بیش از هر چیز، آنچه بر من تأثیر گذاشت، روایت‌های مردمی و شخصی از فلسطین بود؛ خاطرات تبعید، تصاویر دست‌نوشته‌های دیوارهای اردوگاه‌ها، و شعرهایی که از دل رنج زده شده‌اند. فهمیدم که فلسطین، صرفاً یک مسئله سیاسی نیست، بلکه پیکره‌ایست از رنج، ایستادگی، و حافظه جمعی یک ملت. آنچه در روایت رسمی جهان غایب است، نه عدد کشته‌شدگان یا نقشه جغرافیایی مناطق اشغالی، بلکه انسان است؛ انسانی که همواره به عدد، تابع جغرافیا و ابزار تحلیل‌های ژئوپلیتیکی تقلیل داده شده. این تحلیل، بخشی از همان فرآیند زدایش هویت و بی‌اهمیت‌سازی رنجی است که بایستی آشکارا، با زبان عریان حقیقت، بازگو شود. بی‌تردید بخشی از این بیداری فکری، مرهون تلاش‌های نویسندگان، هنرمندان و مستندسازانی است که کوشیده‌اند تصویر واقعی‌تر و انسانی‌تری از فلسطین ارائه دهند. از آثار غسان کنفانی که با قلمی شاعرانه اما بی‌رحمانه، واقعیت‌های آوارگی را به تصویر کشید، تا مستندهایی چون ۵ دوربین شکسته یا جزیره زندانیان، همگی تلاشی‌ند برای شکستن انحصار روایی قدرت. با بازگشت به این آثار، متوجه شدم چقدر نادیده گرفته‌ایم صدای آن‌هایی

را که تحت سنگین‌ترین فشارهای تاریخی، همچنان کوشیده‌اند روایت خود را حفظ کنند؛ روایتی که نه تنها در برابر اشغال، بلکه در برابر فراموشی مقاومت می‌کند. پرسش اصلی اکنون این نیست که چرا مسئله فلسطین هنوز حل نشده، بلکه این است که چرا ما، به عنوان نخبگان بالقوه یک جامعه، به مدت طولانی، نسبت به آن بی‌اعتنا بوده‌ایم؟ چرا تحلیل این مسئله را به بازیگران سیاسی واگذار کرده‌ایم، بی‌آن‌که خود کوششی برای استقلال معرفتی داشته باشیم؟ این سهل‌نگاری معرفتی، اگر اصلاح نشود، صرفاً بازتولیدکننده همان چرخه‌ای خواهد بود که قدرت‌ها مایل به تداوم آن هستند: چرخه بی‌خبری، بی‌عملی، و بی‌تفاوتی. بنابراین آن‌چه اکنون بیش از پیش اهمیت دارد، تلاش برای بازسازی ادراک، بازخوانی تاریخ، و بازیابی پرسش‌هایی است که عمداً به حاشیه رانده شده‌اند. ما نیازمند یک مواجهه بی‌واسطه با حقیقت هستیم؛ مواجهه‌ای که شاید تلخ، گران‌بها و دشوار باشد، اما تنها راه ورود به جهان انسانی فلسطین است. این متن، نه یک تحلیل نهایی است و نه مدعی جامعیت، بلکه دعوتی است به آغاز؛ آغازی برای ترک تردید، و قدم‌نهادن در مسیر آگاهی و همدلی فعال. در بتن منازعات ژئوپلیتیکی خاورمیانه، مسئله فلسطین یکی از پیچیده‌ترین و در این حال پررنگ‌ترین نمونه‌های تجاوز سیستماتیک به حقوق بنیادین بشر محسوب می‌شود؛ پدیده‌ای که در پس پرده ابهام‌زای تبلیغات رسانه‌ای، اغلب با واژگان بی‌اثر دیپلماتیک پوشانده می‌شود. آنچه در واقعیت می‌گذرد، فراتر از مناقشه‌ای عرضی یا اختلافی دینی است؛ بلکه تجسمی است از استعمار نوین با چهره‌ای مدرن و پشتوانه‌ای آشکار از قدرت‌های فرمانطقه‌ای. پروژه شهرک‌سازی‌های اسرائیلی که با پشتیبانی سیاسی و لجستیکی غرب، به‌ویژه ایالت متحده، تداوم می‌یابد، نه تنها مصداق بارز نقض قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت سازمان ملل است، بلکه در عمل به مثابه تحقیر مستمر اراده بین‌المللی و نهادهای حقوق بشری نیز تلقی می‌شود. فلسطینیان طی دهه‌ها، نه تنها با تصرف فیزیکی سرزمینشان مواجه بوده‌اند، بلکه با جنگ روانی، تحمیل فقر ساختاری، محاصره اقتصادی، تبعیض نجات‌ساختاریافته و نهایتاً آپارتاید بی‌سابقه‌ای روبه‌رو هستند که به لحاظ ابعاد و شدت، از بسیاری مصادیق تاریخی مشابه، پیشی گرفته است. نهادهای حقوق بشر، از جمله دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل که بارها و با ادبیاتی سریع رژیم اسرائیل را به عنوان عامل اصلی آپارتاید معرفی کرده‌اند؛ مسئله‌ای که در فضای سانسور شده رسانه‌ای غرب، یا با بی‌اعتنایی روبه‌رو شده یا تلاش شده تا با ادبیات نصبی و «دو طرفه‌سازی بحران»، حقیقت را مخدوش کنند. تحولات سال‌های اخیر به‌ویژه پس از وقایع مربوط به محاصره نوار غزه و جنگ‌های پیاپی علیه این منطقه، چهره بی‌پرده‌تری از خشونت نظام‌مند اسرائیل را ایان ساخته است. کاربرد تسلیحات ممنوعه، هدف قرار دادن زیرساخت‌های غیرنظامی، از جمله بیمارستان‌ها، مدارس و مراکز امدادی، و ممانعت از ورود کمک‌های بشردوستانه، همگی در چارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه، جنایات جنگی محسوب می‌شوند؛ اما فقدان اراده سیاسی نهادهای بین‌المللی در پیگیری این تخلفات، به‌ویژه در سطح دادگاه کیفری بین‌المللی، به یکی از نمادهای بحران مشروعیت این نهادها مبدل شده است. علی‌رغم تمامی اینها اسرائیل با اتکا به استثناگرایی سیاسی و مصونیت از مجازات، عملاً در حال آزمایش مرض‌های تاب‌آوری اخلاق بین‌الملل است؛ آزمونی که تاکنون با سکوت معنادار قدرت‌های غربی، عملاً به شکست منتهی شده. در این میان، مردم فلسطین، در سایه اخبار گاه‌وبی‌گاه و واکنش‌های لحظه‌ای، همچنان با واقعیاتی زیسته مواجه‌اند که برای ناظران خارجی، تنها در حد داده‌های آماری قابل تصویر است: کودکانی که زیر آوار دفن می‌شوند، خانواده‌هایی که شبانه در یورش نظامیان از خانه رانده می‌شوند، و نسلی که در غیاب حق بازگشت، هویت خود را میان تبعید و اسارت جست‌وجو می‌کند.

این فاجعه تاریخی، اگرچه به‌ظاهر در چارچوب یک نزاع منطقه‌ای تحلیل می‌شود، اما پیامدهای آن، ماهیتی فراتر از مرزهای جغرافیایی دارد؛ چراکه در ذات خود، آزمایشی اخلاقی برای وجدان جهانی و آزمونی عینی برای کارآمدی سازکارهای عدالت بین‌المللی است. مسئله فلسطین، تنها مسئله یک ملت نیست، بلکه معیار سنجش مرض‌های دوگانگی در سیاست‌های جهانی نیز هست. هنگامی که نقض شدیدترین حقوق انسانی، از جمله حق حیاط، حق مسکن، حق آموزش و حق تعیین سرنوشت، با بی‌تفاوتی ساختاری روبه‌رو می‌شود، می‌توان دریافت که چگونه الگوی نظم جهانی معاصر، بیشتر بر بنیاد توان استوار است تا ارزش‌های ادبی حقوق بشر. رویکردهای چندگانه نسبت به بحران اوکراین در قیاس با سکوت مطلق در قبال جنایات علیه فلسطینیان، نمود بارز این استانداردهای دوگانه است. رسانه‌های جریان اصلی، که خود بازیگرانی فعال در مهندسی افکار عمومی‌اند، با انتخاب‌های گزارش، شکل‌گیری تصویرهای ذهنی از مظلوم و ظالم را هدایت می‌کنند، به‌گونه‌ای که رژیم اشغالگر، خود را قربانی معرفی می‌کند و مقاومتی مشروع، به عنوان تهدیدی تروریستی برچسب‌زده می‌شود. در این میان، واژه‌ها نیز دچار انحراف معنایی

شده‌اند؛ ترور، امنیت، همچنین دفاع مشروع و تهدید، همگی واژگانی‌اند که در این گفتمان وارونه، مفاهیمی متضاد با ماهیت اولیه خود یافته‌اند.

بی‌تردد آنچه امروز در فلسطین الویت دارد، تجسم یک ترا جدی متحد تاریخی‌ست که نه‌تنها بر پایه قهر نظامی، بلکه بر بستر پروژه‌ای فرهنگی و هویتی بنا شده است؛ تلاش برای محو حافظه تاریخی یک ملت، تخریب نظام‌مند اماکن مذهبی و فرهنگی، تحریف گفتمان و تقلیل مسئله فلسطین به نزاعی دینی یا قومی، همگی مؤلفه‌های این پروژه‌اند. در برابر این مهندسی معنایی، مقاومت فرهنگی فلسطینیان، از طریق ادبیات، هنر، موسیقی و روایت‌گری مردمی، تلاش دارد حافظه جمعی خود را از خطر حذف محافظت کند. این مقاومت، اگرچه اغلب در سایه مقاومت مسلحانه قرار می‌گیرد، اما نقشی اساسی در پایداری هویتی و روانی جامعه فلسطینی ایفا می‌کند. در تحولات پرتنش و پیچیده مسئله فلسطین، واضح است که رژیم اسرائیل متهم اصلی نقض حقوق بشر و استعمار اشغالگری است؛ امری که منجر به رنج بی‌پایان مردم فلسطین و فروپاشی هنجارهای انسانی شده است. به‌رغم این واقعیت‌های آشکار و انکارناپذیر، تلاش‌های بین‌المللی برای برقراری صلح با وجود همه فشارها و مقاومت‌های اسرائیل، همچنان محیا نشده‌اند. اکنون بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد که جامعه جهانی به جای فرار از حقیقت، با تشخیص درست و شجاعانه واقعیت‌ها، مسیر گفت‌وگو و مسأله را باز کند. صلحی پایدار تنها زمانی قابل تحقق است که کینه دوزی، به عنوان یکی از اصلی‌ترین موانع، کنار گذاشته شود و طرفین، به ویژه اسرائیل، متعهد به احترام به حقوق انسانی و توقف اقدامات تجاوزکارانه شوند. این فرآیند نیازمند بازسازی حافظه تاریخی جمعی بر پایه عدالت و انصاف است؛ حافظه‌ای که نه با سیاست‌های سرکوب و تحریف تاریخ، بلکه با پذیرش اشتباهات و تلاش برای جبران همراه باشد. بنابراین، تا زمانی که اسرائیل از سیاست‌های تجاوزگرانه خود دست نکشد و حقیقت را نپذیرد، صلح واقعی محقق نخواهد شد. جهان باید با صلاحیت و قاطعیت از طرف مظلوم حمایت کند و اجازه ندهد که استراتژی‌های تفرقه‌افکنانه و ناسیونالیسم افراطی، راه‌های حل را مسدود سازد. در نهایت، تنها با محیا شدن شرایطی که در آن حقوق فلسطینیان محترم شمرده شود می‌توان امیدوار بود که فصل تازه‌ای از همزیستی مسالحت آمیز گشوده شود و منطقه از چرخه خشونت و تباہی رهایی یابد.